



آیه‌ها و آینه‌ها

■ مقدمه

اگر گم‌شده ای امروزمان خود ما هستیم، که هستیم؛ و اگر راهی جز شناخت خود نداریم که نداریم؛ خوش‌ترین خبری که می‌توان انتظارش را داشت راهی است و دلیلی است و طریقی که ما را به خود رهنمون کند.

در ادیان الهی یکی از دغدغه‌های اصلی، پاسخ به همین تقاضای نهفته در جان و دل همه انسان‌ها است. من کیستم و به کجایم.

اما در میانه راه از کجایی و به کجایی، «چگونه زیستن» هنر رسیدن به مقصد است.

آیه‌های قرآن به سان ستارگان راهنما، وقتی در وجود انسان جان می‌گیرد؛ او دیگر نه تنها راه یافته که راهبری است برای دیگران؛ دیگرانی که می‌توانند در آینه وجود او خود را بیابند و چگونگی زیستن را بیاموزند.

امید است «آیه‌ها و آینه‌ها» که به همت برادرمان یوسف مولایی گرد آمده است، تحت الطاف امام زیبایی‌ها، همو که همه منتظرش هستیم و انتظارمان را می‌کشد، رضایت حضرتش را جلب و ما را در روز رستاخیز، کمک‌کار باشد.

محمد رضا برته

مدیریت رسانه و اطلاع‌رسانی

حوزه‌های علمیه

■ فهرست مطالب ■

- رمز موفقیت مقام معظم رهبری | ۵ |
- حلالیت طلبی شگفت‌انگیز آیت‌الله حائری رحمته‌الله علیه | ۷ |
- آیت‌الله میلانی در حال بیهوشی پرفسور برلون را مسلمان کرد | ۹ |
- مرجع تقلیدی که خیاطی را آموزش می‌داد | ۱۱ |
- شب سخت سید جمال‌الدین گلپایگانی در تخت فولاد | ۱۲ |
- عالمی که همسر برادرش را بعد از چهل سال زندگی، نمی‌شناخت | ۱۴ |
- گریه کلیمیان پای سخنرانی آیت‌الله نه‌اوندی! | ۱۶ |
- سیدی که دزد را عاقبت به خیر کرد | ۱۸ |
- میرزا جواد آقای تبریزی و فقراء اطراف حرم | ۲۰ |
- خدایا من یاغی نیستم! | ۲۲ |
- نان خشکی که ناصرالدین شاه برخوان قصر خود ترجیح داد | ۲۴ |
- چرا شهید بهشتی در برابر اتهامات از خود دفاع نکرد؟! | ۲۶ |
- بی‌خوابی شیخ عبدالکریم حائری در شبی سرد و برفی | ۲۷ |
- آرزوی شهید ثالث پس از رسیدن به نعمت‌های بسیار چه بود؟ | ۲۹ |
- صف اهل سنت برای دست بوسی عالم شیعه | ۳۱ |
- دارندگان حقوق‌های نجومی این حکایت را بخوانند | ۳۳ |
- ماجرای خواندنی نبش قبر مرحوم کلینی | ۳۵ |
- هم‌نشین حضرت موسی در بهشت کیست؟! | ۳۷ |
- واکنش مرحوم حاج آخوند به شوخی پزشک معالج | ۳۹ |
- ماجرای تشنگی مرحوم محدث قمی | ۴۱ |
- لقمه حرام چگونه ایمان را نابود می‌کند؟ | ۴۲ |
- تدبیر حکیمانه میرزای شیرازی برای جلوگیری از تفرقه | ۴۴ |
- تعارف عجیب شیخ انصاری به همسر خود! | ۴۶ |
- نماز با طمأنینه در سرمای که اشک چشم یخ می‌زد | ۴۸ |
- ارثی که آیت‌الله‌العظمی مرعشی برای فرزندانش گذاشت! | ۵۰ |
- ماجرای گریه میرزای قمی و سجده شکر فتح‌علی شاه! | ۵۲ |
- علاقه شدید شهروندان فرانسوی به امام خمینی رحمته‌الله علیه | ۵۳ |
- الگو برداری مرحوم آیت‌الله بافقی از یوسف صدیق! | ۵۵ |
- فقط برنج کوپنی مصرف می‌کنیم! | ۵۷ |
- نهی از منکر به سبک حاج شیخ عبدالکریم حائری | ۵۸ |
- احترام به همسر به سبک آیت‌الله میرزا جواد آقا تهرانی | ۵۹ |
- راز شگفت‌انگیز پیاده شدن شیخ عباس قمی از اتوبوس | ۶۰ |
- بتائی که واسطه حضرت امیر علیه‌السلام و علامه امینی شد | ۶۳ |
- سدی که به دستور آیت‌الله حائری ظرف چند ساعت بنا شد | ۶۵ |
- طلاق که سلطان محمد خدابنده را شیعه کرد | ۶۷ |
- بیم و امید میرزا جواد آقا تهرانی از شلیک دو تیر | ۷۱ |

■ رمز موفقیت مقام معظم رهبری

● نکته: در دوراهی های زندگی این ایمان و توکل است که پس از تأمل و مشورت، راه راست را به انسان نشان می دهد و قرآن این کتاب حکمت بر آن تأکید دارد.

● آیه

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ / طلاق: ۳

هر کس بر خدا اعتماد کند، خداوند برای او بس است.

● آینه

مقام معظم رهبری یکی از شخصیت های قرآنی است که با عمل به این آیه کریمه راز توفیق خود را توکل به خداوند متعال می دانند و می گویند: «اگر بنده در زندگی به موفقیتی رسیدم قطعاً باید به کار نیکی که در گذشته کردم برگردد» و به خاطره ای از زمان تحصیل خود اشاره می کنند.

پدرم در زمان پیری بینایی اش دچار مشکل شد و من که در قم در حال تحصیل بودم، مکرر به مشهد می رفتم تا پدر را برای معالجه به دکتربرم در نهایت سال ۱۳۴۳ ایشان را برای معالجه به تهران آوردم. اطبا ما را از بینایی پدر مأیوس کردند.

۵ برای من خیلی سخت بود، چون اگر به قم برمی گشتم، ایشان به خاطر عدم بینایی از معاشرت، مطالعه و خیلی کارهای روزمره باز می ماندند، از طرفی دوری از قم برایم مشکل بود، چون بنا داشتم تا آخر عمر در قم بمانم و با قم انس گرفته بودم.

بر سر دوراهی عجیبی گیر کرده بودم، سراغ یکی از بزرگان اهل معنا در تهران رفتم و جریان را برایشان گفتم. در ضمن گفتم: من دنیا و آخرت خود را در قم می بینم، اگر آخرت را می خواهم باید به قم برگردم و اگر دنیا را هم می خواهم باید به قم برگردم. خلاصه من



باید از دنیا و آخرت خود بگذرم تا به مشهد بروم.
آن بزرگوار تأملی کردند و فرمودند: شما برای خدا دست از قم
بکش و به مشهد برو، خداوند متعال می‌تواند دنیا و آخرت شما را
به مشهد منتقل کند.

در سخنان ایشان تأملی کردم! عجب حرف زیبایی، من
می‌توانم با خدا معامله کنم. به خاطر خدا از قم می‌روم و خداوند اگر
اراده کند، دنیا و آخرت من را به مشهد منتقل می‌کند.

به خداوند متعال توکل کردم و تصمیم خود را گرفتم، دلم باز
شد و نشاط عجیبی در من به وجود آمد، خیلی راحت شدم و با
آسودگی خاطر به خانه برگشتم به طوری که والدین از بشاش بودن
من تعجب کردند.

وقتی گفتم می‌خواهم به مشهد برگردم، باورشان نشد ولی من
با آن‌ها به مشهد مقدس رفتم و در آنجا ماندم و اگر بنده در زندگی
توفیقی داشتم، ناشی از توکل به خدا و احترام به والدین است.^۱
تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافرست

راهرو گرسد هنر دارد توکل بایدهش^۲

۱. با اقتباس و ویراست از زندگینامه رهبر معظم انقلاب

۲. مولانا

■ حلالیت طلبی شگفت‌انگیز آیت‌الله حائری رحمۃ اللہ علیہ

● نکته: زندگی دنیایی انسان پایان پذیر است و مرگ مهر پایانی این فصل از زندگی است، پس باید بهترین بهره را از عمر کوتاه برد و برای آخرت آماده بود زیرا زمان آن مشخص نیست و هر لحظه ممکن است داستان زندگی انسان در این دنیا به اتمام برسد.

● آیه

فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ / اعراف: ۳۴

هنگامی اجلشان به سر رسد، نه می‌توان ساعتی درنگ کرد نه پیشی گرفت.

● آینه

منزل آیه الله شیخ مرتضی حائری فرزند مؤسس محترم حوزه، همیشه محل مراجعه و رفع مشکلات اجتماعی بود، روزی دو نفر که باهم اختلاف مالی داشتند، جهت حل مشکلشان به حضور این عالم وارسته رسیدند و تقاضا کردند بین آن‌ها قضاوت نماید، آیت‌الله حائری پس از شنیدن مطالب طرفین به نفع یکی از آن دو حکم کرد. کسی که محکوم شد، اعتراض کرد به‌گونه‌ای که آیت‌الله ناراحت شدند و با او به‌تندی برخورد نمودند.

یکی از نزدیکان این استاد بزرگ اخلاق که شاهد ماجرا بود، می‌گوید: شب‌هنگام، صدای درب منزل آمد، دیدم آیت‌الله حائری است، فرمودند: آیا خانه این آقا را می‌دانی کجاست؟ عرض کردم، بله، گفتند: بیایید باهم به درب منزل او برویم، زنگ زدیم، آن آقا خواب بود، بیدار شد و بیرون آمد، با کمال تعجب، دیدم آیت‌الله حائری به خاطر برخوردی که با او داشت، از او حلالیت طلبید و رضایت او را جلب کرد، در راه بازگشت

به ایشان عرض کردم، اولاً حق با او نبود، ثانیاً اگر می‌خواستید دلتان آرام گیرد، می‌فرمودید، من او را صبح به بیت شما می‌آوردم تا با او صحبت کنید، آیت‌الله حائری به من فرمود: آیا شما تضمین می‌کنید من تا صبح زنده باشم که بتوانم حلالیت بطلبم؟!^۱

امروز تورا دسترس فردا نیست

واندیشه فردات بجز سودا نیست^۲

■ آیت‌الله میلانی در حال بیهوشی پرفسور برلون را

مسلمان کرد

● نکته: تمام اعمال صالح انسان در لبه پرتگاه ریا قرار دارد، چه بسا کار نیک که از خطر ریا دور نمانده و حبط شده است، پس چه زیباست انسان با سلاح اخلاص از نابودی اعمال خویش حفاظت کند.

● آیه

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ / غافر: ۱۴

پس خدا را بخوانید، در حالی که دین او را به اخلاص پذیرفته‌اید.

● آینه

مرحوم آیت‌الله سید محمدهادی میلانی رحمته‌الله‌علیه دچار بیماری معده شده بودند، پرفسور برلون را از اروپا برای جراحی ایشان آوردند، جراح حاذق پس از یک عمل سه ساعته زمانی که آن مرجع تقلید در حال به هوش آمدن بودند، به مترجم دستور داد تمام کلماتی که ایشان در حین به هوش آمدن می‌گویند را برایش ترجمه کند.

مرحوم آیت‌الله میلانی در آن لحظات فرازهایی از دعای ابوحمزه ثمالی را قرائت می‌کردند، پس از این مسئله پرفسور برلون گفت: ۹ شهادتین را به من بیاموزید، از این لحظه می‌خواهم مسلمان شوم و پیرو مکتب این روحانی باشم، وقتی دلیل این کار را پرسیدند، پرفسور برلون گفت: تنها زمانی که انسان شاکله وجودی خود را بدون این‌که بتواند برای دیگران نقش بازی کند، نشان می‌دهد، در حالت به هوش آمدن بعد از عمل است و من دیدم این آقا، تمام وجودش در این حالت محو خدا بود، در آن لحظه به یاد اسقف کلیسای کانتربری افتادم که چندی پیش در همین حالت و پس

از عمل در کنارش ایستاده بودم، دیدم او ترانه‌های کوچه بازاری جوانان آن روزگار را زمزمه می‌کند، در آن لحظه بود که فهمیدم حقیقت، نزد کدام مکتب است و بعد از آن هم وصیت کرد وی را در شهری که مرحوم میلانی را در آن دفن کرده‌اند به خاک بسپارند و این چنین شد که مزار این پروفیسور مسیحی، مسلمان شده در خواجه ربیع، محل مراجعه مردم و افرادی است که حقیقت اسلام را باور کرده‌اند قرار دارد.^۱

هیچ کافر را به خواری منگربید

که مسلمان مردنش باشد امید^۲

۱. خاطره‌ای از حجت الاسلام جواد مروی

۲. مولوی

■ مرجع تقلیدی که خیاطی را آموزش می‌داد

● نکته: مسلمانان نباید کاری کنند که کافران بر آن‌ها سلطه پیدا کنند، خرید اجناس خارجی از جمله اشتباهاتی است که منجر به وابستگی به کفار می‌گردد، مقام معظم رهبری نیز در سال‌های اخیر بر این نکته تأکید کرده‌اند، پس باید با حمایت از کالای داخلی از این خطر پیشگیری کنیم.

● آیه

وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا / نساء: ۱۴۱

خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.

● آینه

آیت‌الله مرعشی نجفی، هیچ‌وقت لباس خارجی نمی‌پوشید، ایشان روزی از خیاطش خواسته بود که با پارچه‌های تولید داخل برایش لباس بدوزد، آن روزها دکمه در ایران تولید نمی‌شد و خیاط‌ها مجبور بودند از دکمه‌های تولید خارج استفاده کنند، خیاط آقا هم از دکمه خارجی استفاده کرده بود.

بعد از اینکه لباس را نزد آن عالم بزرگ و بصیر برد، ایشان زیر بار استفاده از اجناس خارجی حتی به اندازه دکمه هم نرفتند و به

۱۱ خیاط گفتند: دکمه خارجی است و استدلال‌های خیاط را در

عدم دکمه ساخت داخل نپذیرفتند، به همین دلیل خودشان به خیاط یاد دادند چگونه می‌توان با قیطون دکمه درست کرد و لباس ۱۰۰٪ ایرانی دوخت. هم‌اکنون نمونه این لباس در کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی در قم موجود است.^۱

۱. خاطره‌ای از حجة الاسلام سید محمود مرعشی نجفی

■ شب سخت سید جمال الدین گلپایگانی در تخت فولاد

• نکته: از جمله مصادیق عدالت پروردگار متعال، داشتن رحمت و عطف در مقابل افراد صالح و عذاب در برابر ظالمان و ستمگران است؛ خوف و رجا هر دو باید در آدمی وجود داشته باشد و نباید رحمت بی دریغ خداوند منجر به جرأت به گناه گردد.

• آیه

قَطَعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُوسِهِمُ الْحَمِيمُ / حج: ۱۹

برای آنان که کافرند جامه‌هایی از آتش بریده‌اند و از بالا بر سرشان آب جوشان می‌ریزند.

• آینه

آیت‌الله سید جمال الدین گلپایگانی می‌فرمود: من در دوران جوانی که در اصفهان بوده‌ام، استادم دستور داده بودند شب‌های جمعه به قبرستان تخت فولاد بروم و در عالم مرگ و ارواح قدری تفکر کنم و مقداری هم عبادت کنم و صبح برگردم.

پس از آن عادت کرده بودم، شب جمعه یکی دو ساعت در بین قبرها و در مقبره‌ها حرکت کنم و تفکر نمایم، بعد چند ساعت استراحت نموده، سپس برای نماز شب و مناجات برمی‌خاستم و نماز صبح را می‌خواندم و پس از آن به اصفهان می‌آمدم.

شبی از شب‌های زمستان که هوا بسیار سرد بود و برف هم می‌آمد، برای تفکر در ارواح و ساکنان وادی آن عالم به تخت فولاد آمدم، در یکی از حجرات رفتم و خواستم دستمال خود را باز کرده و چند لقمه‌ای از غذا بخورم و بعد بخوابم تا در حدود نیمه شب بیدار و مشغول کارها و دستورات استاد خود گردم، در این حال ناگهان در مقبره رازدند تا جنازه‌ای را که از بستگان صاحب مقبره بود، آنجا بگذارند و شخص قاری قرآن که متصدی مقبره بود مشغول تلاوت شود و آن‌ها صبح بیایند و جنازه را دفن کنند، آن‌ها

جنازه را گذاشتند و رفتند و قاری مشغول تلاوت شد.

همین‌که دستمال را باز کرده و می‌خواستم مشغول خوردن غذا شوم، دیدم ملائکه عذاب آمدند، مشغول عذاب کردن شدند، عین عبارت خود آن عالم عارف چنین است: «چنان گرزهای آتشین بر سر او می‌زدند که آتش به آسمان زیانه می‌کشید، و فریادهایی از این مرده برمی‌خاست که گوئی تمام این قبرستان عظیم را متزلزل می‌کرد، نمی‌دانم اهل چه معصیتی بود؛ از حاکمان ستمگر و ظالم بود که این‌طور مستحق عذاب بود یا گناه دیگری مرتکب شده بود!»

قاری قرآن اصلاً اطلاع نداشت؛ آرام بر سر جنازه نشست و به تلاوت مشغول بود، من از مشاهده این منظره از حال رفتم، بدنم لرزید، رنگم پرید، زبانم قفل شد و نمی‌توانستم صحبت کنم، اشاره کردم به صاحب مقبره که در را باز کن من می‌خواهم بروم، او نمی‌فهمید، بالاخره به او فهماندم: چفت در را باز کن؛ من می‌خواهم بروم.

با کمال آرامش گفتم: آقا هوا سرد است، برف روی زمین را پوشانیده، در ضمن اینجا گرگ دارد، ممکن است به شما آسیبی برساند! هر چه می‌خواستم به او بفهمانم که من طاقت ماندن ندارم او متوجه نمی‌شد.

به ناچار خود را به در اطاق رساندم، در را باز کردم و خارج شدم، تا اصفهان با آنکه مسافت زیادی نبود به سختی آمدم و چندین بار به زمین خوردم، آمدم در حجره و تا مدتی مریض بودم، جریان آن شب را برای استادم مرحوم جهانگیرخان تعریف کردم، ایشان فرمود: این جلوه کوچکی از عذاب‌های دردناک الهی برای ستمگران بود که خداوند به شما نشان داد، ایشان تا مدتی از من نگهداری می‌کردند و به زور به من غذا و دارو می‌دادند تا کم‌کم قدری قوت گرفتم.^۱

عذاب روح مکن بهر مال دنیوی دون

عذاب قبر و سؤال و جواب در پیش است^۲

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب معاد شناسی

۲. فیض کاشانی

■ عالمی کہ همسر برادرش را بعد از چهل سال زندگی،

نمی‌شناخت

- نکته: اسلام برای اینکه انسان را به سعادت برساند، توصیه‌هایی به او کرده که رعایت آن‌ها، رسیدن انسان را به کمال معنوی تضمین می‌نماید و اولیاء الهی این‌گونه به مقامات والا رسیدند، یکی از سفارش‌های قرآن حفظ نگاه از نامحرم است.
- آیه

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ / نور: ۳۰

به مردان با ایمان بگو چشمان خویش را (از نامحرم) ببندند.

• آینه

روزی شخصی خدمت مرحوم حاج رحیم ارباب ره که از علمای بزرگ اصفهان بود، رفت و گفت می‌خواهم از منزلی که فعلاً در آن ساکن هستم بروم، علتش آن است که در آن خانه برادرانم و همسرانشان ساکن هستند و ممکن است چشمم به نامحرم بیفتد ولی مادرم اجازه نمی‌دهد و ناراحت می‌شود، نمی‌دانم خودم را از نگاه به نامحرم در امان دارم یا به حرف مادرم عمل کنم؟ ایشان فرمود: من چهل سال این وضع برایم بود و چشمم به نامحرم نیفتاد و آن را کنترل کردم، شما هم مراقب باشید چشمتان به نامحرم نیفتد و سعی کنید مادران را ناراحت نکنید.

وقتی از این عالم عابد پرسیدند پس از این همه عمر آیا ادعایی هم دارید یا نه؟ ایشان فرمود: در مسائل علمی هیچ ادعایی ندارم، اما در مسائل شخصی خود دو ادعا دارم: یکی آنکه به عمرم هیچ‌گاه غیبت نگفتم و غیبت نشنیدم و دوم آنکه در طول عمرم هرگز چشمم به نامحرم نیفتاد، درحالی‌که برادرم با



همسرش چهل سال در منزل ما بودند، در این چهل سال یک بار
چهره همسر برادرم را ندیدم و اگر الان او را در خیابان ببینم
نمی‌شناسم.^۱

بسازم خنجری نیشش ز فولاد ز نم بردیده تادل گردد آزاد^۲

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب ارباب معرفت

۲. باباطاهر

■ گریه کلیمیان پای سخنرانی آیت الله نهانندی!

● نکته: دین مبین اسلام همیشه پیروانش را به عطف و مهربانی نسبت به افراد دیگر ولو کسانی که دین دیگری دارند دعوت کرده، چه بسا با این کردار نیک آن‌ها، زیبایی‌های اخلاقی اسلام را بشناسند و آن را انتخاب کنند و بالعکس رفتار ناپسند ما با پیروان ادیان دیگر، ممکن است منجر به رفتار متقابل آن‌ها گردد.

● آیه

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ / نور: ۳۰

و کسانی که غیر خدا را می‌خوانند، دشنام ندهید، که آنان نیز از سردشمنی و نادانی، خداوند را دشنام دهند.

● آینه

محضر با برکت آیت الله نهانندی همواره محفل الفت و رفع مشکلات مردم بود، یکی از کلیمیان نهانند می‌گوید: عده‌ای از متعصبین ناآگاه، نقشه برهم زدن مراسم مذهبی ما را داشتند، هر چه تلاش کردیم نتوانستیم جلوی این افراد را بگیریم، چاره‌ای جز این ندیدیم که جریان را به اطلاع مرحوم شیخ علی اکبر نهانندی برسانیم تا با توجه به محبوبیت فراوان و نفوذشان در بین مردم بتوانند به ما کمکی کنند.

ایشان پس از اطلاع از این ماجرا، سراسیمه خود را به محل رساندند و بعد از دعوت همگان به آرامش، سخنرانی جذاب و غرائی در مورد مقام حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و نحوه برخورد با اقلیت‌ها در دین اسلام و این‌که یهودیان به استناد کدام آیه تورات این مراسم مذهبی را برپا می‌کنند، ایراد کردند.

کلیمیان چنان تحت تأثیر کلمات و وسعت اطلاعات این



شخصیت بزرگوار قرار گرفتند که اشک از دیدگان‌شان جاری شد و می‌گفتند: گویا موسی علیه السلام زنده شده است و احکام‌مان را به ما تعلیم می‌دهد، آن عده محدود از مسلمانان نیز از کار خود پشیمان شده و متفرق شدند.^۱

■ سیدی که دزد را عاقبت به خیر کرد

- نکته: هر دلخوری که بین ما و دیگران پیش می‌آید، فرصتی برای بزرگ‌تر شدن ما است، در واقع با تبدیل این تهدید به فرصت می‌شود با یک بخشش به موقع، مراحل‌ی از رشد را به یک باره سپری کرد.
- آیه

إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفَوْهُ أَوْ تُعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفْوًا قَدِيرًا / نساء: ۱۴۹

اگر خیری را به آشکار انجام دهید یا پنهان دارید یا از بدی دیگران درگذرید، خدا عفو کننده و تواناست.

● آینه

آقا سید مهدی قوام رحمته‌الله‌علیه مرد بسیار بزرگوار و با سعه صدری بود؛ ایشان در عفو و گذشت کسانی که در حقشان بدی کرده بودند، منحصر به فرد بودند.

شب‌ی دزدی وارد منزل ایشان می‌شود؛ بعد از بررسی منزل سراغ فرش می‌رود، همین که فرش را جمع می‌کند و در حال بردن است، آقا سید مهدی بیدار می‌گردد، دزد بسیار دست پاچه می‌شود و نمی‌داند که قرار است چه بلایی سرش آید؟! اما مرحوم سید با کمال خونسردی به او می‌گوید: این فرش را برای چه می‌خواهی؟ می‌خواهی این فرش را چه کنی؟ دزد می‌گوید: نیازمندم، می‌خواهم آن را بفروشم.

آقا سید مهدی می‌گوید: اگر خودت بفروشی، آن را از توارزان می‌خرند؛ من آن را به تو مباح کردم، حلال‌ت باشد! برو آخر بازار عباس آباد، بگو: من را سید مهدی فرستاده! آن را بفروش و برو با آن کاسبی کن!



آن شخص که بزرگواری آن عالم خوش طینت را دید منقلب شد
و رفت از فروش همان فرش کاسبی راه انداخت و اهل عبادت و
تقوی شد.^۱

■ میرزا جواد آقای تبریزی و فقراء اطراف حرم

● نکته: این سربازان امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام هستند که با روش و منش خود انسان سازی می کنند و به دیگران یاد می دهند که چگونه باید زندگی کنند و اینگونه خداوند متعال ، محبت این افراد را در دل مؤمنین قرار می دهد.

● آیه

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا / مريم: ۹۶

خدای رحمان کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، محبوب همه (دلها) می گرداند.

● آینه

یکی از نانویان اطراف حرم حضرت معصومه عَلَيْهَا السَّلَام می گوید: گاهی شیخی باوقار و نورانی وارد نانویی می شد و مبلغی را به ما می داد و می فرمود: اگر کسی مراجعه کرد و نان خواست و دیدید توانایی مالی ندارد، از او پول نگیرید و از این پولها حساب کنید. آری مرحوم آیت الله میرزا جواد آقای تبریزی علاوه بر رسیدگی نیمه شب به فقراء اطراف حرم، در فکر آن بود که هر خدمتی می تواند به آنان نماید و از همراه ممکن خودشان شخصاً اقدام می کردند و بارها در داخل و خارج حرم اگر فردی را می دیدند که در گوشه ای ایستاده و ناراحت است سؤال می کردند چه شده، نیازی داری؟! و اگر می شد کمکشان می کردند.

یکی از رانندگان می گفت: من کارم این بود که خارج از شهر قم مسافرکشی می کردم، یک شب کارم طول کشید و دو ساعت به اذان صبح مانده بود که به قم رسیدم، گفتم اگر به خانه بروم، بچه هایم بیدار می شوند، بروم حرم نماز بخوانم و نانی تهیه کنم، وارد حرم که شدم، در گوشه ای از صحن حرم نشستم تا خستگی

را از تن بیرون کنم که مشاهده کردم شیخی نورانی از درب ساعت، وارد حرم شد و به سوی حوض حرم حرکت کرد، یک لحظه متوجه من شد و به طرف من آمد و گفت: جوان! چیزی احتیاج داری؟ درمانده که نیستی؟! اگر چیزی احتیاج داری بگو، آن قدر این مرد نورانی و با صفا و محبت سخن می گفت که سخت بردلم نشستم، بلند شدم و گفتم: آقا جان ممنون، آمدم زیارت کنم و نماز بخوانم. مرحوم میرزا جواد آقا خنده ملیحانه ای کرد و سر مبارک را پایین انداخت و رفت.

صریح بگویم که کار این مرد در آن نیمه شب، انقلاب عجیبی درون من ایجاد کرد، آن گونه این شیخ دوست داشتنی به دل من نشست که چهره نورانی او راهیچگاه فراموش نخواهم کرد.^۱

سعیدیا مردم نکونام نمیرد هرگز

مرده آن است که نامش به نکویی نبرند^۲

■ خدایا من یاغی نیستم!

- نکته: یکی از مقدمات دین، این است انسان در باطن خود به یاد خدا باشد و دینداری او فقط در ظاهر نباشد و اگر انسان خداوند را فراموش نکند گرچه لغزشهایی داشته باشد، بالاخره در مسیر هدایت قرار می‌گیرد و به سعادت می‌رسد.
- آیه

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ / حشر: ۱۹

از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند.

• آینه

روزی مرحوم آخوند کاشی مشغول وضو گرفتن بودند، شخصی باعجله آمد، وضو گرفت و داخل مسجد شد و به نماز ایستاد، چون مرحوم کاشی خیلی مؤدّب وضو می‌گرفت و همه آداب و ادعیه‌ی وضو را به جا می‌آورد؛ تا وضوی آخوند تمام شود، آن فرد نماز ظهر و عصر خود را هم خوانده بود و هنگام خروج با ایشان رو به رو شد.

- مرحوم آخوند پرسیدند: چه کاری انجام دادی؟!

- گفت: هیچی،

- مرحوم آخوند: توهیچ کار نمی‌کردی؟!

- نه!

- مرحوم آخوند: مگر نماز نمی‌خواندی؟!

- نه!

- مرحوم آخوند: من خودم دیدم داشتی نماز می‌خواندی.

- نه آقا اشتباه دیدی!

- مرحوم آخوند: پس چه کار می‌کردی؟!

- آن شخص یک جمله گفت که تأثیر عجیبی بر مرحوم آخوند



کاشی گذاشت.

گفت: فقط آمده بودم بگویم خدایا من یاغی نیستم و بیاد شما هستم، همین...

این جمله در مرحوم آخوند خیلی تأثیر گذاشت، بطوریکه تا مدت ها هر وقت از احوال آخوند می پرسیدند، ایشان با حال خاصی می فرمود: من یاغی نیستم، خدایا من و دوستانم یاغی نیستیم! بنده ایم و اگر اشتباهی کردیم به لحاظ جهل بوده، لطفا همین جمله را از ما قبول کن!

■ نان خشکی که ناصرالدین شاه بر خوان قصر خود

ترجیح داد

• نکته: مهم‌ترین ویژگی کسب و درآمد مؤمنین، حلال و طیب بودن آن است، پاداش تلاش برای رزق حلال با ثواب جهاد مقایسه شده است و همواره اهل بیت علیهم‌السلام در سیره عملی و گفتاری خود بر این امر تأکید داشته‌اند.

• آیه

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا / بقره: ۱۶۸

ای مردم، از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است بخورید.

• آینه

ناصرالدین شاه می‌گوید: در مسافرت مشهد مقدس به هر شهری وارد می‌شدیم اهالی آن از ما استقبال می‌کردند موقع حرکت هم بدرقه می‌نمودند، در سبزوار معلوم شد که همه به دیدن ما آمدند فقط حاجی ملا هادی سبزواری به استقبال ما نیامده است، او شاه و وزیر برایش فرقی نمی‌کرد، من بسیار پسندیدم و بعد از تعیین وقت، با یک نفر خدمتکار نزدیک ناهار به خانه حاج ملا هادی رفتم؛ پس از پاره‌ای مذاکرات، گفتم؛ چنانچه شکرانه علم، تدریس و ارشاد عباد و شکرانه مال، دستگیری فقراء است، شکرانه قدرت و سلطنت نیز انجام حوائج اشخاص است، من از شما خواهش می‌کنم به من خدمتی محول فرمائی تا ادای شکر نعمت سلطنت را کرده باشم، حاج ملا هادی اظهار غنا و بی‌نیازی کرد و اصرار من اثری نکرد تا آنکه خودم پیشنهاد کردم و گفتم شنیده‌ام یک زمین زراعتی دارید، من خواهش می‌کنم شما برای آن زمین مالیات دولتی ندهید، ایشان فرمود: کتابچه مالیات دولت هریالتی کما و کیفاً یک صورت قطعی گرفته که اساس آن

برهم نمی خورد، اینک اگر من مالیات ندهم ناچار از طرف اولیای امور مقدار آن به سایر آحاد و رعیت سرشکن شده و ممکن است یک قسمت آن به فلان بیوه زن و یا به یتیمی تحمیل شود، شما راضی نباشید معافیت مالیات من، سبب تحمیل بر یتیمی یا بیوه زنی یا باقی مردم باشد، علاوه بر این، دولت نیز مخارجی دارد که تهیه آن بر عهده رعایا است من هم باید سهم خود را بدهم و به دوش دیگران نیندازم، بگذارید رزق ما حلال بماند.

ملاهادی خادم خود را امر به تدارک ناهار کرد، خادم فوری یک طبق چوبینه با مقداری نمک و دوغ و چند دانه قاشق و چند قرص نان نزد ما گذاشت و رفت، حاجی اول قرص های نان را با کمال ادب بوسیده بر روی پیشانی گذاشته و شکر بسیار از ته دل به جا آورد سپس آن را ریزه ریزه کرد و در میان دوغ ریخته و یک قاشق نیز پیش من گذاشته و گفت: شاهها بخور که نان حلال است و از زراعت دست رنج خود می باشد.

شاه می گوید: من یک قاشق از آن صرف کردم و بعد از کسب اجازه بقیه آن قرص ها را به پیشخدمت دادم که در موقع مریضی یکی از افراد خانواده از آن نان حلال استفاده نمایند.^۱

از رفتن و برگشتن بسیار پیرس

از طاقت لحظه های دشوار پیرس

۲۵

سختی حلال نان در آوردن را

از مورچه های روی دیوار پیرس^۲

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب مردان علم در میدان عمل

۲. خلیل رویینا

■ چرا شهید بهشتی در برابر اتهامات از خود دفاع نکرد؟! ■

- نکته: هر شخصی مسئولیتی را می‌پذیرد، ممکن است در طول زندگی با انواع اتهامات رو به رو شود، اگر انسان از کار خود مطمئن باشد و هر خدمتی که انجام می‌دهد را برای رضای خدا انجام داده باشد، این سخنان ناروا اثری بر او نمی‌گذارد.
- آیه

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا / حج: ۳۸

خدا از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند.

• آینه

همین که پایمان به شهر رسید با انبوه دیوار نوشته‌هایی مواجه شدم که علیه دکتر بهشتی بود، الاغ سرراهمان سر بردیدند و مرگ بر بهشتی و بهشتی بهشتی طالقانی را تو کشتی گفتند، به همین دلیل در اخلاص سخنرانی ام به گوشه‌ای از جنبه‌های شخصیتی ایشان اشاره کردم، بعد از جلسه بیش از ۲۲ نامه به دستم رسید که تماما حرف‌های رکیک و فحش و ناسزا بود، مرا متهم کرده بودند که از یک آمریکایی حمایت کرده‌ام و با او همدست هستم، نوشته بودند خانه ۱۵ طبقه دارد، زن اروپایی دارد و...

یک روز در مجلس خبرگان به دکتر گفتم شما چرا در مقابل این همه توهین از خودتان دفاع نمی‌کنید؟ در جواب این آیه از قرآن کریم را خواند: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» و گفت فلانی من نباید از خودم دفاع کنم، بلکه باید آنقدر ایمان خودم را قوی کنم که خداوند از من دفاع کند و جواب این‌ها را بدهد و چون وعده خدا حق است من به این وعده اعتقاد دارم، بعد هم افزود دفاع خدا را نمی‌توان با دفاع ما مقایسه کرد.^۱

۱. اقتباس و ویراست از کتاب نگاهی به زندگی و مبارزات شهید بهشتی.

■ بی‌خوابی شیخ عبدالکریم حائری در شبی سرد و برفی

● نکته: از آنجا که دین مبین اسلام دین انسان دوستی است و به همه افراد جامعه اعم از فقیر و غنی احترام می‌گذارد، یکی از فرامین مهم آن کمک به هم‌نوع علی‌الخصوص مستمندان و نیازمندان مسلمان است.

● آیه

تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى / مائده: ۲

در هر کار خیر و تقوا یکدیگر را یاری دهید.

● آینه

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری مرجع تقلید و مؤسس حوزه علمیه قم خادمی داشت بنام شیخ علی که نقل می‌کند: شبی در ایام زمستان خوابیده بودم، صدای درب بلند شد، بلند شدم درب را باز کردم دیدم زن فقیری است، اظهار کرد شوهرم مریض است، نه دوا و نه غذا دارم نه ذغال که اقلاً کرسی را گرم کنم، من جواب دادم خانم این موقع شب که کاری نمی‌شود کرد، آقا هم می‌دانم الان چیزی ندارد که کمک کند، زن ناامید برگشت ولی دیدم آقا که حرف‌های ما را گوش می‌داده مرا صدا

۲۷ کرد و فرمود: شیخ علی اگر روز قیامت خداوند از من و از تو باز خواست کند که در این ساعت شب بنده من به در خانه شما آمد چرا او را ناامید کردید؟ ما چه جوابی داریم؟ عرض کردم آقا ما الان چه کاری می‌توانیم برای او انجام بدهیم؟ فرمود تو منزل او را بلند شدی؟ عرض کردم: بلی می‌دانم ولی رفتن در میان آن کوچه‌ها با این گل و برف مشکل است، آقا فرمود: بلند شو برویم وقتی که آمدیم مریض را دیدیم و منزل را هم ملاحظه کردیم صحت اظهارات آن خانم معلوم شد آن وقت آقا بمن فرمود برو از قول من

به صدر الحکماء بگوهمین الان بیاید این مریض را معاینه کند، من رفتم دکتر را آوردم دکتر پس از معاینه نسخه‌ای نوشت و به من داد و رفت، آقا به من فرمود: برو به دواخانه بگو بحساب من دوا را این نسخه را بدهند و من رفتم دوا را گرفته و آوردم، بعد فرمود برو به حساب من یک گونی ذغال بگیر، من رفتم ذغال را گرفته و با مقداری غذا آوردم، خلاصه آن شب آن خانواده فقیر از هر جهت راحت شدند، هم بیمار با خوردن دوا آرام شد و هم غذا خوردند و هم کرسیشان گرم شد، بعد فرمود روزی چقدر گوشت برای منزل ما می‌گیری عرض کردم هفت سیر، این بزرگوار فرمود نصف آن گوشت را هر روز به این خانه بده و آن نصف دیگر هم برای ما فعلاً بس است آن وقت فرمود؛ حالا بلند شو برویم بخوابیم.^۱

کسی نیک بیند به هردو سرای

که نیکی رساند به خلق خدای^۲

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب مردان علم در دنیای عمل

۲. سعدی

■ آرزوی شهید ثالث پس از رسیدن به نعمت‌های بسیار

چه بود؟

● نکته: مرگ، سرانجام همه اشخاص است، اما بهترین نوع مرگ، شهادت است و این سعادت که انسان بتواند جان‌ش را که با ارزش‌ترین سرمایه دنیایی اوست در راه خداوند متعال فدا کند، نصیب هر کس نمی‌شود.

● آیه

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
يُرْزَقُونَ / آل عمران: ۱۶۹

کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان به ایشان روزی می‌دهند.

● آینه

از جمله کسانی که با سلاح علم به جنگ فرقه ضاله بهائیان رفت و عاقبت توسط آن بی‌دینان در محراب عبادت شهید شد، مرحوم شهید ثالث، محمد تقی برغانی قزوینی است. میرزا جواد نامی که ساکن قزوین بود می‌گوید: روزی خدمت آن بزرگوار رسیدم، فرمود التماس دعا دارم عرض کردم، خداوند نعمت‌های دنیا و آخرت را به شما داده عزت و ثروت و اولاد و علم و نشر شریعت و تالیف در علوم، اکنون برای شما چه آرزویی مانده؟

فرمود: آرزوی شهادت!

عرض کردم: شما همیشه در شهادتید بلکه مطابق حدیث معروف «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» خدوند بالاتر از شهادت را نصیب شما کرده است. فرمود: شهادت را به معنایی آغشته شدن به خون می‌خواهم.

مدتی بعد، نیمه شبی از خانه بیرون آمد به طرف مسجد رفت، مشغول عبادت شد، چون نزدیک صبح شد، پیرزنی به عادت همیشگی خود می آمد که چراغ مسجد را روشن کند، وارد مسجد شده بود و شهید ثالث در آن وقت سر به سجده گذارده و با نهایت خضوع و خشوع و گریه زاری مشغول خواندن مناجات خمسه عشر بود، در آن هنگام چند نفر از فرقه ضاله بایه داخل شدند، اول نیزه بر گردن مبارک آن بزرگوار زدند آن جناب سر از سجده برداشته و فرمود چرا مرا می کشید؟ نیزه را به دهان مبارکش فرو بردند که دهانش شکافته شد، تا آنکه هشت ضربه زدند چون صدای داد و فریاد آن زن خادمه بلند شد، قاتلان فرار کردند.

شهید ثالث با آن وضعیت دشوار از جای خویش بلند شد که از مسجد بیرون برود تا خون در مسجد نریزد اما نزدیک در مسجد که رسید ضعف بر او مستولی شد، از شدت زخم ها بر زمین افتاد و غش کرد و در خون خود غوطه ور شد.^۱

یا رب، شهیدان از شهادت ها چه دیدند
از ما بریده سوی تو هجرت گزیدند

■ صف اهل سنت برای دست بوسی عالم شیعه

● نکته: از ساده‌ترین راه‌های دعوت مردم به سمت حق تعالی که البته هنرمندی خاص خودش را می‌خواهد، دعوت مردم به فرامین اسلامی و خوش رفتاری است که حتی می‌تواند دشمن انسان را به دوست، تبدیل کند.

● آیه

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا / مریم: ۹۶

خدای رحمان کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، محبوب همه (دل‌ها) می‌گرداند.

● آینه

یکی از بزرگان نقل می‌کند: مرحوم سید محسن امین عاملی رادر تشییع جنازه یکی از بزرگان علماء سنی دیدم با سرعت به سویش شتافتم سلام کرده و دستش را بوسیدم و دنبال او حرکت کردم تا آنکه به مسجد اموی رسیدیم، مسجد مملو از جمعیت شد، سید بر آن جنازه نماز خواند. پس از نماز مردم می‌خواستند دست سید را ببوسند تا آنجائی که گاهی یک نفر دست سید را می‌بوسید و می‌رفت و جهت بوسیدن دست سید دوباره برمی‌گشت، از این مقام سید بسیار تعجب کردم و با خود گفتم، چرا این همه سنی به صف می‌شوند و دست یک عالم شیعی را می‌بوسند؟!

از سید به خاطر این همه احترام که نسبت به او می‌شد سؤال کردم، فرمودند: این نتیجه ده سال خوش رفتاری و معاشرت و سلوک با مردم است بعداً فرمودند: من وقتی به شام آمدم، بعضی از نادان‌ها سخت‌ترین دشمنان را بر من شوراندند و هر وقت در خیابان راه می‌رفتم فرزندان خود را دستور می‌دادند که به من سنگ بزنند و بعضی اوقات عمامه‌ام را از عقب می‌کشیدند و من بر همه

آزارها صبر می‌کردم و طبق فرامین الهی با آنها خوش رفتاری کرده
و آنها را احترام نمودم و در تشییع جنازه آنها شرکت می‌کردم و
به عیادت مریض‌های آنان می‌رفتم، جویای احوال آنها می‌شدم
و با آنها با خوش رفتاری و مهربانی صحبت می‌کردم تا آنکه
دشمنی آنها مبدل به دوستی شد.^۱

درد ستانی کن و درماندهی تات رسانند به فرماندهی^۲

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب داستان‌هایی از اخلاق اسلامی.

۲. نظامی گنجوی.

■ دارندگان حقوق‌های نجومی این حکایت را بخوانند

● نکته: در این زمانه که در مصرف بیت‌المال دقت لازم انجام نمی‌گیرد و برخی افراد چندین برابر نیاز خود از آن ارتزاق می‌کنند شاید متن زندگی برخی علما در مراعات کردن مصرف بیت‌المال جزء داستان‌های باور نکردنی باشد، اما حقایقی است که در این دنیا وجود دارد.

● آیه

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ / مؤمنون: ۸

و مؤمنین کسانی‌اند که امانت‌ها و پیمان خود را مراعات می‌کنند.

● آینه

یکی از علمای تبریز در عصر زعامت و مرجعیت شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) به نجف آمد، وقتی چشمش به ایشان افتاد گفت: من از برخوردی که در دوران طلبگی صاحب جواهر با وی داشته‌ام او را می‌شناسم؛ زیرا روزی خواستم مبلغی را بین طلاب تقسیم کنم، وقتی بررسی و حساب کردم دیدم به هر طلبه یک تومان می‌رسد، شروع کردم به تقسیم تا آن که به آقا محمدحسن رسیدم به او گفتم: این یک تومان سهم شما است بفرمائید، گفت: نه من نمی‌گیرم. علت را جویا شدم

گفت: من برای امروز بیش از دو ریال احتیاج ندارم و برای روزهای آینده از حقوق شرعی چیزی نمی‌گیرم، از کجا معلوم که من بعداً زنده باشم و بتوانم در قبال مصرف آن خدمت کنم.

بالاخره پیش یکی از کفشدارهای حرم رفتیم یک تومان را خرد کردیم و ایشان تنها دو ریال که هزینه بسیار کم برای یک روزش بود برداشت.

آری، چنین بودند مردان پاک و جواهرنویسان، این است



شخصیتی که جواهرش بیش از یک قرن است مورد استفاده همه
فقها و محور تعلیم و تعلم همه حوزه‌هاست.^۱
هم بنوش و هم بپوش اما فقط
شمع بیت‌المال را خاموش کن

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب سیمای فرزندگان.

■ ماجرای خواندنی نبش قبر مرحوم کلینی

● نکته: انسان‌های باتقوا و پرهیزگار همواره خود را در مقام فداکاری و ایثار داشته‌های خود در برابر حفظ دین حق، یعنی اسلام قرار می‌دهند و در مقابل این اعمال، پروردگار هم این بزرگواران را مورد لطف خود قرار می‌دهد.

● آیه

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ / حجرات: ۱۳

در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

● آینه

یکی از حکام بغداد که از دشمنان آل رسول ﷺ بود وقتی گنبد و بارگاه با عظمت و جلالت کاظمین علیهما السلام را مشاهده کرد و شدت علاقه و محبت شیعیان را نسبت به آن بزرگوار دید خشمناک شد و تصمیم گرفت که ضریح و قبر آن بزرگوار را خراب کند.

وی گفت: این طایفه شیعه می‌گویند پیشوایان آنان امام و معصومند و بدنشان پوسیده نشده، اگر راست می‌گویند قبر را خراب کنید، اگر درست بود و بدن آن‌ها سالم مانده بود، دوباره قبر را درست می‌کنیم و گرنه از اجتماع مردم در اطراف این قبر جلوگیری می‌کنیم.

بعضی گفتند: در کنار این قبرها قبری است متعلق به یکی از علماء شیعه که معروف است و اسم او محمد بن یعقوب کلینی است که شیعه به او اعتقاد زیادی دارد، اول قبر او را بشکافید اگر بدن او نپوسیده بود بدانید که قبر این دو امام به طریق اولی نپوسیده و دیگر احتیاجی به خراب کردن و تعمیر کردن ندارد پس امر کرد که قبر مرحوم کلینی را کنند و دیدند بدن آن عالم جلیل‌القدر بدون تغییر تازه مانده مانند کسی که یک ساعت پیش دفن شده پس



حاکم از کار خود پشیمان شد و امر به تعظیم آن قبر کرد و روی آن
قبه عظیمی بنا کرد و آنجا محل زیارت مؤمنین گردید.^۱

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب داستان‌هایی از علماء.

■ هم‌نشین حضرت موسی در بهشت کیست؟! ■

- نکته: از تأکیدات دین پویای اسلام، احترام گذاشتن به والدین است به گونه‌ای که رضایت و عدم رضایت پدر و مادر در زندگی اخروی انسان نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.
- آیه

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا / احقاف: ۱۵

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند.

● آینه

روزی حضرت موسی عليه السلام در ضمن مناجات به پروردگار عرض کرد: خدایا می‌خواهم هم‌نشینی را که در بهشت دارم، ببینم که چگونه شخصی است!

جبرئیل بر او نازل شد و گفت: یا موسی قصابی که در فلان محل است، هم‌نشین تو است، حضرت موسی درب دکان قصاب آمد، دید جوانی شبیه شب گردان مشغول فروختن گوشت است، شب که شد جوان مقداری گوشت برداشت و به سوی منزل رفت، حضرت به دنبال او رفت تا به منزل رسید به جوان گفت: مهمان نمی‌خواهی؟

۳۷

گفت: بفرمائید، موسی را به درون خانه برد. حضرت دید جوان غذائی تهیه نمود، آنگاه زنبیلی از طبقه بالا آورد، پیرزنی که‌نسال را از درون زنبیل بیرون آورد و او را شستشوداد، غذا را با دست خود به او خوراند.

موقعی که خواست زنبیل را به جای اول بیاویزد، پیرزن کلماتی را گفت که مفهوم نبود؛ بعد جوان برای حضرت موسی غذا آورد و خوردند.

آن حضرت سؤال کرد، حکایت تو با این پیرزن چگونه است؟

عرض کرد: این پیرزن مادر من است، چون وضع مادی ام خوب نیست کنیزی برایش بخرم، خودم او را خدمت می‌کنم، پرسید: آن کلماتی که به زبان جاری کرد چه بود؟ گفت: هر وقت او را شستشوم می‌دهم و غذا به او می‌خورانم می‌گوید: خدا ترا بیخشد و همنشین و هم درجه حضرت موسی در بهشت گردی..

حضرت موسی فرمود: ای جوان بشارت می‌دهم به تو که خداوند دعای مادرت را مستجاب کرده، جبرئیل به من خبر داد در بهشت تو همنشین من هستی.^۱

اغلب کسان که پرده حرمت دریده‌اند

در کودکی محبت مادر ندیده‌اند

امروز هستیم به امید دعای تست

فردا کلید باغ بهشت رضای تست^۲

■ واکنش مرحوم حاج آخوند به شوخی پزشک معالج

● نکته: چه بسیار دیده می‌شود که در جمع، بعضی از افراد برای خود شیرینی و جلب توجه، شوخی‌های بی‌موردی می‌کنند که بعضاً هم گناه است و هم موجب ناراحتی، دل شکستن و از بین رفتن آبروی دیگران می‌شود که صفت بسیار ناپسندی است.

● آیه

لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ / حجرات: ۱۱

نباید گروهی گروه دیگر را مسخره کنند.

● آینه

یکی از طبیبان قدیمی می‌گفت: تابستان بود و بیماران به مطب من می‌آمدند و من آن‌ها را معاینه می‌کردم، نسخه قبلی را می‌گرفتم دوباره نسخه می‌دادم. یکی از آن بیماران زنی بود، وقتی به او گفتم: نسخه قبلی کجاست؟ گفت: آن را جوشاندم و خوردم. گفتم: کاغذ را جوشاندی و خوردی؟ گفت: بله. گفتم: حیف نانی که شوهرت به تو می‌دهد، زنان دیگر که آنجا بودند به او خندیدند و من برای او مجدداً نسخه نوشتم و گفتم: دواهای آن را بگیر بجوشان و بخور نه خود نسخه را.

وقتی بیماران همه رفتند، آخرین نفر حاج آخوند (پدر مرحوم راشد) آمد، بچه‌اش را دیدم و برایش نسخه‌ای نوشتم. مقداری در حق من دعا کردند پس از آن گفتند: می‌خواستم خدمت شما عرض کنم که آن کلمه‌ای که به آن زن گفتمی و زن‌های دیگر خندیدند، قشنگ نبود و آن زن در میان بقیه زن‌ها شرمسار شد، من ناگهان مثل کسی که از خواب بیدار گردد به خود آمدم و متوجه شدم که چه بسیار از این شوخی‌ها که می‌کنیم و متلک‌ها



که می‌گوییم، به خیال خودمان خوشمزگی می‌کنیم و توجه نداریم
که در روح طرف چه اثری دارد.^۱

■ ماجرای تشنگی مرحوم محدث قمی

● نکته: طلب آموزش برای اموات و خیرات کردن برای آنان که حقیقتاً دستشان از دنیا کوتاه است و آرزوی بازگشت به این دنیا و فرستادن حتی یک صلوات را دارند از وظایف ماست که موجب گشایش در زندگی مان نیز می‌گردد.

● آیه

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ / ابراهیم: ۴۱

پروردگارا من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را ببامرز.

● آینه

مرحوم محدث زاده نقل کرده است: وقتی که پدرم در نجف اشرف فوت کردند، ما چیزی نداشتیم که برای آن مرحوم احسان و اطعام بدهیم، من و برادرم قرار گذاشتیم که بعد از ظهر هر پنجشنبه به نوبت هر کدام یک کاسه بایک کوزه آب سرد برداریم و در صحن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به زوار آن حضرت آب بدهیم و ثوابش را نثار پدر کنیم تا بدین وسیله احسانی به پدرمان کرده باشیم. مدتی این کار را انجام دادیم تا اینکه یک شب جمعه پدرم را در خواب دیدم که به سویم می‌آید ولی زبانش از دهانش آویزان است و رنگش پریده و حال پریشانی دارد، من باعجله از او استقبال کردم و جوئیی حالش شدم. گفتم: فرزندم از تشنگی ناراحتم. عرض کردم: پدر جان الآن می‌روم و برایت آب می‌آورم. ایشان فرمود: من از آن آب کوزه صحن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهم، در این هنگام بیدار شدم. آن روز که جمعه بود برادرم را ملاقات کردم و پرسیدم دیروز آب به زوار دادی؟ گفتم: متأسفانه مسامحه کردم و آب ندادم، من خواب شب گذشته را برایش نقل کردم و او بسیار ناراحت شد.^۱

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب شگفتی‌های برزخ.

■ لقمه حرام چگونه ایمان را نابود می‌کند؟

- نکته: مؤمن واقعی، همه هستی و دار و ندارش، ایمان اوست و آن را به هیچ بهایی نمی‌فروشد، اما گاهی، برخی عوامل مانند مال، فرزند و لقمه حرام، ایمان انسان را ناخواسته زایل می‌کند.
- آیه

وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا / مائده: ۴۴

و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید!

● آینه

شریک بن عبدالله نخعی از دانشمندان معارف اسلامی در قرن دوم بود، مهدی عباسی خلیفه سوم عباسی که از علم و هوش شریک اطلاع داشت، او را به حضور طلبید و اصرار کرد منصب قضاوت را قبول کند. او که می‌دانست قضاوت در دستگاه طاغوتی عباسیان گناه بزرگی است، قبول نکرد، مهدی عباسی اصرار کرد حال که منصب قضا را قبول نمی‌کنی، معلم فرزندانم گردد. شریک بن عبدالله به شکلی از زیر بار این پیشنهاد نیز خارج شد و نپذیرفت تا اینکه روزی خلیفه عباسی به وی گفت: من به توسته پیشنهاد می‌دهم که حتماً باید یکی از آن‌ها را بپذیری: ۱- قضاوت ۲- آموزگاری ۳- امروز مهمان من باشی و بر سر سفره‌ام بنشینی.

شریک تأملی کرد، سپس گفت: اکنون که به انتخاب یکی از این سه کار مجبور هستم، ترجیح می‌دهم که مورد سوم را بپذیرم. خلیفه قبول کرد، به آشپز خود دستور داد، لذیذترین غذاها را آماده کند و از شریک به بهترین وضع ممکن پذیرائی نماید. پس از آماده شدن غذا، شریک که تا آن روز از آن غذاهای لذیذ و گوناگون نخورده بود، با حرص و ولع از آن‌ها خورد، در

همین حال یکی از نزدیکان خلیفه گفت: همین روزها شریک هم منصب قضاوت را می‌پذیرد و هم منصب آموزگاری فرزندان شما را و اتفاقاً همین‌طور هم شد و او عهده‌دار هر دو مقام گردید، از طرف دستگاه عباسی، حقوق و ماهیانه مناسبی برایش معین گردید، روزی شریک با متصدی پرداخت حقوق، حرفش شد، متصدی به او گفت: مگر گندم به ما فروخته‌ای که این همه توقع داری؟!

شریک جواب داد: چیزی به مراتب بالاتر از گندم به شما فروخته‌ام، من دینم را به شما فروخته‌ام! آری غذای حرام و لقمه ناپاک، آن‌چنان قلب او را تیره و تار کرد که او به راحتی جزء درباریان دستگاه ظلم گردید و به این ترتیب انسان خوبی بر اثر غذای حرام، دین خود را فروخت و عاقبت به شر شد.^۱

لقمه کآید از طریق مشتبه

خاک خور خاک و بر آن دندان منه

■ تدبیر حکیمانه میرزای شیرازی برای جلوگیری از تفرقه

● نکته: از مسائل بروز و مورد نیاز جامعه اسلامی در این عصر و پس از بیداری اسلامی که در جهان رخ داد، همگرایی و وحدت میان مسلمین است تا مانع تسلط کفار و دشمنان دیرینه اسلام، بر جامعه بزرگ اسلامی شود.

● آیه

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا / آل عمران: ۱۰۳

«همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام و هرگونه وسیله وحدت]، چنگ زنید، و پراکنده نشوید!»

● آینه

نقل شده است یک نفر اهل سامرا به دلیلی کینه ورزید و پسر بزرگ مرحوم میرزای شیرازی را مضروب ساخت، میرزا محمد هم به علت این ضربت درگذشت.

میرزای شیرازی نسبت به این واقعه عکس‌العملی از خود نشان نداد، دشمنان اسلام واقعه را مورد توجه قرار دادند و خواستند برای ایجاد تفرقه و فتنه‌ای در دنیای اسلام از آن بهره‌برداری کنند، بدین منظور عده‌ای به سامرا آمدند و خدمت میرزا رسیدند و از وی درخواست کردند تا در مورد از دست رفتن فرزندش اقدام کنند و دستوراتی بدهد.

میرزای بزرگ به شدت ناراحت شد و آنان را از خود راند و فرمود: می‌خواهم خوب بفهمید شما حق ندارید در هیچ‌یک از امور مربوط به مسلمانان مداخله کنید، این یک قضیه ساده است، که میان دو برادر مسلمان اتفاق افتاده است، بعد از این سخنان، آن عده از حضور میرزا مرخص شدند.

خلیفه عثمانی بعد از شنیدن این جریان، از موضع‌گیری

مرجع شیعه شادمان شد و به والی بغداد دستور داد به حضور
میرزا برسد و از وی بابت این بزرگ منشی و تدبیر حکیمانه تشکر
کند و از وقوع حادثه اعتذار جوید و ابراز تأسف نماید.^۱
برگ و ساز کائینات از وحدت است
اندرین عالم حیات از وحدت است^۲

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب داستان‌های تبلیغی.

۲. اقبال لاهوری

■ تعارف عجیب شیخ انصاری به همسر خود!

● نکته: ارتزاق و استفاده شخصی از بیت‌المال، نوعی بیماری است که در آن شخص مریض عادت به استفاده بیش‌ازحد و نابجا از بیت‌المال می‌کند و همواره در مصرف آن نسبت به اموال خود بی‌توجه است. حاکم شرع باید با جدیت با این افراد برخورد کند.

● آیه

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ / مؤمنون: ۸

و مؤمنین کسانی‌اند که امانت‌ها و پیمان خود را مراعات می‌کنند.

● آینه

مرحوم شیخ مرتضی انصاری برای هزینه منزل مبلغ ناچیزی اختصاص داده بود و برای امرار معاش کافی نبود، خانواده شیخ، پیش یکی از علما که نزد شیخ محترم بود گلایه کردند و از او خواستند در این باره با آیت الله انصاری گفتگو کند و اندکی بر مقررری افزوده شود.

آن عالم خدمت شیخ شرفیاب شده و خواسته خانواده را بیان کرد. شیخ هیچ پاسخی نفیاً و اثباتاً به ایشان نداد. روز بعد وقتی به منزل تشریف آورد به همسرش فرمود: لباس‌های مرا شستشوده و آب‌های چرکین آن را نگه‌دار و دور مریز. همسر شیخ متعجب شد، اما سفارش شیخ را انجام داد و آب چرکین لباس‌های شسته شده را نزد شیخ برد، این مرجع عالی‌قدر به همسرش فرمود: این آب را بنوش! عرض کرد: چگونه از آب چرکین، بنوشم این چه امری است؟! شیخ فرمود: پس نیک بنگر و فکر کن این مال‌هایی که پیش من است در نظرم مانند همین آب چرکین است، همان‌گونه که تو نمی‌توانی و

نمی‌خواهی از این آب بخوری، من هم حق ندارم و برایم جایز نیست به شما بیش از آنکه اکنون می‌دهم بپردازم، زیرا این اموال حقوق فقرا است و شما با سایر مستمندان در نظرم یکسانید. این ماجرا در ایامی بود که وجوهات شرعی از اطراف جهان تشیع به سوی شیخ سرازیر بود.^۱

جان مولا حرف حق را گوش کن

شمع بیت‌المال را خاموش کن

این تجمل‌ها که برخوان شماست

زنگ مرگ و قاتل جان شماست^۲

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب مردان علم در میدان عمل.

۲. محمدرضا آقایی.

■ نماز با طمأنینه در سرمایی که اشک چشم یخ می‌زد

● نکته: از جمله اعمالی که برای همه طبقات معنوی بندگان کارساز است، نماز است زیرا آن کسانی که درجه تعبد و اطاعتشان پایین است خود را با نماز به معبود متصل می‌کنند و همچنین اولیاء الله نیز با این عمل نیکو به طبقات والای بندگی می‌رسند.

● آیه

إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا / اسراء: ۷۸

نماز صبح به حقیقت، مشهود (نظر فرشتگان شب و فرشتگان روز) است.

● آینه

مرحوم راشد نقل می‌کند: اواسط زمستان بود که هیزم ما تمام شد، پدرم عازم کاریزک گشت تا هیزم بیاورد، مرا نیز با خود برد. یک ساعت مانده به اذان صبح از کاریزک برای رفتن به تربت به راه افتادیم، زیرا اگر می‌ماندیم تا آفتاب برآید، یخ زمین باز می‌شد و راه پیمودن با الاغ در میان گل ولای، کار دشواری بود. شب بسیار سردی بود؛ سردی هوا گوش و گردن و دست و پا را می‌سوزاند. دو الاغ داشتیم که یکی را هیزم بار کرده بودند و مرا روی دیگری سوار کردند.

۴۸

مردی بود به نام شیخ حبیب، از دوستان و مریدان پدرم تا روستای حاجی آباد همراه ما بود، در فاصله کاریزک تا حاجی آباد، پدرم همچنان که پیاده می‌آمد، نماز شبش را خواند. چون به حاجی آباد رسیدیم، صبح دمید و در آن هوای سرد و باد تندی که می‌وزید، روی آن زمین‌های یخ‌زده که بدن انسان را خشک می‌کرد، مرحوم حاج آخوند جلوایستاد، رو به قبله و شیخ حبیب به او اقتدا کرد، نخست اذان گفت و سپس اقامه و با طمأنینه و



خضوع، نماز صبح را با همان توجهی خواند که همیشه می خواند
و سرمای شدید حتی اندکی هم روی نماز ایشان تأثیر نگذاشت،
در حالی که از چشمان من از شدت سرما، اشک می ریخت و
دانه های اشک روی گونه هایم یخ می بست.^۱

رو به سوی قبله با آغوش باز

خویش را گم کن در آغوش نماز^۲

اندرون عالم حیات از وحدت است^۳

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب فضیلت های فراموش شده

۲. شهرام محمدی.

۳. اقبال لاهوری

■ ارثی که آیت الله العظمی مرعشی برای فرزندانش گذاشت!

● نکته: پول‌هایی که از طرف مسلمین مقید و متعهد به دین به دست مرجع تقلید می‌رسد، امانتی است که به عنوان وجوه شرعی در اختیار مراجع تقلید قرار می‌گیرد و این بزرگان گرچه اختیارات فراوانی در مصرف آن دارند، اما باید همواره در مصرف آن محتاط باشند.

● آیه

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ / مؤمنون: ۸

و مؤمنین کسانی‌اند که امانت‌ها و پیمان خود را مراعات می‌کنند.

● آینه

فرزند آیت الله العظمی مرعشی رحمته الله علیه نقل می‌کند: یادم هست مادر ما می‌فرمود: آقا چرا شما یک ماشین پیکان که هر شخصی دارد، نمی‌خرید؟ ایشان در جواب گفت از کجا؟ از خود که پولی ندارم، این پول‌ها هم که وجوهات است، من بیایم از مال وجوهات ماشین شخصی بخرم؟! حالا من روزی یک بار درس می‌روم و روزی دو بار هم به نماز جماعت، جمعش یک ساعت و نیم هم نمی‌شود، من یک اتومبیل از وجوهات بخرم و در بیست و چهار ساعت، یک ساعت و نیم از آن کار بکشم، بقیه‌اش اینجا بخوابد، فردا جواب ولی عصر عنه الله تعالی را چه بدهم!؟

آیت الله مرعشی تا آخرین روز زندگی‌اش از ماشین شخصی استفاده نکرد و برای رفتن به درس و نماز مانند دیگران کرایه می‌داد و سوار تاکسی می‌شد. برای مساجد و حسینیه‌ها به مشکل اجازه صرف وجوهات می‌داد و می‌فرمود: از هدایا استفاده کنید، هزینه کتابخانه نیز در مرحله اول از غیر وجوهات

تأمین می‌شود و تنها مواقع ضروری از وجوهات استفاده می‌شود، ولی برای ساختن مدارس علمیه اجازه می‌داد و می‌فرمود: اینجا جایی است برای سربازان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. آیت‌الله العظمی مرعشی، تا لحظه وفات در حفظ بیت‌المال دقت می‌کرد، در وصیت‌نامه‌اش می‌خوانیم: من به زودی از این دنیا می‌روم، درحالی‌که برای ورثه خود جز نامی نیک باقی نگذاشتم و آن‌ها را به خداوند بزرگ سپرده‌ام.^۱

■ ماجرای گریه میرزای قمی و سجده شکر فتحعلی شاه!

- نکته: علاقه داشتن به افراد صالح و باتقوا و بغض نسبت به کفار و منافقین از آموزه‌های اسلام است و در طول عمر با افراد زیادی نشست و برخاست داریم و باید بدانیم با هرکسی چگونه برخورد کنیم، زیرا انسان با کسی که به او محبت دارد محشور می‌شود.
- آیه

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْسٍ يٰ اِمْمِهٖمُ / اسراء: ۷۱

(به یاد آورید) روزی را که هر گروهی با پیشوایشان می‌خوانیم!

● آینه

نقل می‌کنند: فتحعلی شاه که می‌خواست به اصفهان برود، آمد قم خدمت میرزای قمی برای موفقیتش دعا کند، آقا دعایی در گوش فتحعلی شاه خواند و خدا حافظی کردند، وقتی خواست برود صدای گریه آقا آمد، فتحعلی شاه نگران شد چه مشکلی برای ایشان به وجود آمده، برگشت دید آقا نشسته و دارد گریه می‌کند، علتش را سؤال کرد، آقا چیزی نگفت، بعد از اصرار فتحعلی شاه، ایشان فرمود: وقتی شما آمدید، در دلم محبتی نسبت به شما ایجاد شد و علاقه‌ای به شما پیدا کردم، حالا منقلب شدم که مبادا خدا فردای قیامت مرا در صف شما سلاطین محشور کند.

تا فتحعلی شاه این جمله را شنید، سجده‌ی شکر به جا آورد.
آقا فرمود: شما چرا؟

شاه گفت: من سجده‌ی شکر می‌کنم که شما علماء را خیلی دوست دارم و امیدوارم که خدا مرا عفو کند و در صف شما علماء محشور شوم.^۱

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب پندهای رسول اعظم ﷺ به عبدالله ابن مسعود

■ علاقه شدید شهروندان فرانسوی به امام خمینی علیه السلام

● نکته: دین پویا و کامل اسلام چهارچوب و مسیر مشخصی را برای پیروانش ترسیم کرده که اگر به آن عمل کنند و مصداق آشکار مؤمن حقیقی شوند نه تنها محبوب دل‌ها می‌شوند بلکه این اشخاص بهترین تبلیغ برای دین می‌باشند بدون آن‌که به زبان امر و نهی کنند.

● آیه

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا / مريم: ۹۶

خدای رحمان کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، محبوب همه (دل‌ها) می‌گرداند.

● آینه

حجت‌الاسلام فردوسی گفته است: هجرت امام به پاریس تحولی عظیم بوجود آورد و برداشت و درکی که غربی‌ها از اسلام داشتند و مسلمانان را به باد مسخره می‌گرفتند به کلی دگرگون کرد. اخلاق و رفتار و زندگی امام خمینی علیه السلام آن‌چنان تأثیری گذاشت که مردم پاریس از رادیو و تلویزیون خواسته بودند این اسلامی که رهبرش در نوفل‌لوشاتو زندگی می‌کند و با یک اعلامیه امت ۳۶ میلیون ایرانی را به حرکت درمی‌آورد چیست؟! برای ما معرفی کنید. که متأسفانه فیلمی که بتواند معرف اسلام واقعی باشد نداشتیم.

تلویزیون فرانسه مجبور شده بود هر شب یک ربع فیلم محمد صلی الله علیه و آله را بدون صدا پخش کند و هر شب هنگام اخبار عکس امام را نشان بدهد و اخبار مربوط به آن بزرگوار را برای مردم بگوید. در کوچه و خیابان که می‌رفتیم مردم با چشم عطفوت و مهربانی به ما می‌نگریستند و برخورد مؤدبانه‌ای داشتند،

هنگامی که امام به اقامه نماز بیرون می‌آمدند همسایگان به تماشا می‌پرداختند و سیمای نورانی این رهبر الهی را نظاره می‌کردند و احساسات گرم و پرشور خود را ابراز می‌نمودند.

کم‌کم ایام اقامت به پایان می‌رسید و آغاز هجرتی عظیم‌تر فرامی‌رسید، مقارن غروب آفتاب بود که دیدم دوشیزه فرانسوی درب اقامتگاه ایستاده‌اند و تقاضای ملاقات دارند، ملاقات امکان نداشت از او عذرخواهی کردم، شیشه کوچکی دستشان بود با محتوای مقداری خاک، درب شیشه مهر و موم بود، اظهار کردند رسم ما بر این است که وقتی به کسی علاقه‌مند شدیم و ارادات پیدا کردیم هنگام جدائی و خداحافظی بهترین هدیه را به او تقدیم کنیم و این خاک وطن ماست که پیش ما عزیز است اگر ملاقات ممکن نیست این مقدار خاک را به حضور امام تقدیم کنید و برای ما یک قطعه عکس با امضای امام بیاورید.

محضر امام رسیده و جریان را عرضه داشتم، امام با تبسمی شیرین شیشه را گرفتند و دو قطعه عکس را توشیح فرمودند و من به آنان دادم، آن زن فرانسوی عکس را بوسید و با تشکر رفت.^۱

■ الگو برداری مرحوم آیت الله بافقی از یوسف صدیق!

● نکته: مؤمن واقعی باید بیش از موعظه کلامی، با اعمال و کردار خود مردم را بسوی اسلام واقعی و تقرب به پروردگار جهان دعوت کند تا خداوند نیز او را محبوب گرداند و همه مردم از مسلمان و غیر مسلمان از دیدن او یاد خدا بیافتند.

● آیه

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا / مریم: ۹۶

خدای رحمان کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، محبوب همه (دل‌ها) می‌گرداند.

● آینه

مرحوم آیت الله بافقی چندین مرتبه با دولت رضاخان مخالفت کرد تا جایی که دولت پهلوی او را به زندان انداخت، اما وضعیت زندان از گریه‌ها، ناله‌ها، مناجات و عبادات این مرد بزرگ یک مرتبه متحول شد و به صورت مسجد درآمد؛ جمع زیادی از زندانیان تائب شدند و در اول وقت به امامت ایشان نماز جماعت می‌خواندند.

ایشان نیز پس از موعظه مانند حضرت یوسف صدیق عَلَيْهِ السَّلَام آن‌ها را به توحید و خداپرستی دعوت می‌کرد، این رویه به گونه ای پیش رفت که حتی مأمورانی که مراقب ایشان بودند از دیدن حالات این مرد متنبه شده و اهل عبادت شدند.

دولت که دید نمی‌تواند برای ایشان مأمور مسلمان بگذارد، دو نفر یهودی را مأمور کرد اما آن‌ها در مدت کمی مسلمان شدند و سپس احکام را یاد گرفتند و مشغول عبادت شدند، بعد دو مأمور مسیحی را برای مراقبت از ایشان گماشتند، آن‌ها نیز مسلمان شدند.



ایشان به قدری ایمان قوی و عمل خالص داشتند که
محبتشان در دل همه افراد قرار می‌گرفت و هم‌نشینان این عالم
بزرگ ناخواسته به سمت اسلام ناب می‌آمدند.^۱

■ فقط برنج کوپنی مصرف می‌کنیم

● نکته: در جامعه اسلامی اصل بر عدل و عدالت است و نباید میان اشراف‌ها و مستمندان فرقی قائل شد، در این جامعه حتی پیشوای مردم که آنان را به ساده زیستی دعوت می‌کند باید به دور از زینت‌های فریبنده دنیا همچون طبقات پایین جامعه زندگی کند.

● آیه

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ / حدید: ۲۰

و زندگی این جهان جز کالای فریبندگی نیست.

● آینه

آقای سید علی اکبر طاهایی نقل می‌کنند: در زمانی که من نماینده مجلس شورای اسلامی بودم، همسر من یکی از بچه‌ها را نزد پزشک برد و در مطب دکتر، همسر مقام معظم رهبری را ملاقات کرد. ایشان نیز یکی از فرزندان خود را برای مداوا به آن جا آورده بودند. کسی نمی‌دانست که ایشان کیست! چون نوبت به همسر آقا رسید، به اتاق پزشک مراجعه کردند، دکتر پس از معاینه، گفت: برای مداوای این فرزند، روزی یک لیوان لعاب برنج به او بدهید.

همسر مقام معظم رهبری گفتند: ما چنین امکاناتی را نداریم!

پزشک که ایشان را نمی‌شناخت عصبانی شد و گفت: مگر

امکان دارد که در خانه ای برنج نباشد؟!!

همسر آیت‌الله خامنه‌ای فرمود: همسر من اجازه نمی‌دهند که در خانه، غیر از برنج کوپنی مصرف کنیم و آن نیز کفاف خوراک ما را بیش از یک بار در هر هفته، نمی‌دهد!

دنیا ز کف گذار چو دعوی دین کنی

آن قدر از آن بخواه که تا صرف این کنی

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب پرتوی از خورشید.

■ نهی از منکر به سبک حاج شیخ عبدالکریم حائری

- نکته: امر به معروف و نهی از منکر باید از روی علم و با توجه به لوازم و شرایطش، انجام گردد و نباید انسانی که خلاف شرع انجام داده را رسوا کرد، اگر این واجب الهی با زبان نرم، مخفیانه و با نیت خیرخواهانه گفته شود، مسلماً تأثیرگذار خواهد بود.
- آیه

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ / طه: ۴۴

با او به نرمی سخن گوئید، شاید پند گیرد.

● آینه

از قول مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه مقدّسه علمیّه قم نقل شده که گفتند: پیرمردی بود که به نماز جماعت حاضر می شد، ولی صورتش را می تراشید. من بسیار دوست داشتم تا او را از این منکر، نهی کنم، اما اصلاً دوست نداشتم که این کار من موجب ناراحتی یا خجالت زدگی گردد؛ لذا صبر کردم تا فرصت مناسبی حاصل شود و با زبانی نرم او را از این عمل نهی کنم.

روزی کنار درب حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام با یکدیگر روبرو شدیم، جلورفتم و به او گفتم: من دوست دارم صورت شما را ببوسم! آن مرد صورت خود را نزدیک آورد، با رفاقت و دوستی صورتش را بوسیدم و در همین حال آهسته در گوشش گفتم: خواهشاً جای بوسه من پیرمرد را نتراش! گفت: چشم و از آن پس دیگر محاسنش را نتراشید.^۱

بسیار با امر بر معروف کردن به فرهنگ شهادت آشنا شو
به نهی منکر این کار خدایی خدا را جستجو کن با صفا شو

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب داستان‌هایی از علماء

■ احترام به همسر به سبک آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی

- نکته: مؤمن واقعی باید با همسر خود با عطف و بر خورد کند و خواسته های او را در حد توان و تا جایی که از خط قرمز اسلام نگذشته برآورده سازد، زیرا زنان روحیه ای لطیف دارند که ممکن است با اندکی بی مهربی خدشه دار شده و زندگی مشترک را به خطر بیندازد.
- آیه

وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ / نساء: ۱۹

و با آنان (زنان) به نیکویی رفتار کنید.

● آینه

خانه آیت الله میرزا جواد آقای تهرانی بسیار جالب و دیدنی بود، وسایل و لوازم منزل به طور منظم چیده شده بود، مثلاً رنگ پرده ها خیلی ساده بود ولی متناسب با رنگ منزل بود. بقیه وسایل موجود در خانه نیز چنین بود، علت اینها را از مرحوم آقا پرسیدند که مثلاً چرا اینقدر مرتب و منظم است؟

ایشان فرمودند: موقعی که من ازدواج کردم همسر از خانواده آبرومند و نسبتاً متمکنی بود و من گفتم که طلبه هستم و چیز زیادی ندارم و آنها بدین صورت قبول نمودند ولی بعدها می دیدم هر وقت اقوام و خویشان همسر به منزل ما می آمدند، خانه سروسامان خوبی نداشت و بعضاً باعث خجالت و شرمندگی همسر می شد، لذا بخاطر احترام به همسر و رضایت او منزل را به این صورت درآوردم که مشاهده می کنید و این موجب رضایت و خشنودی او شد.

زینت منزل فقط به خاطر رضایت او بوده نه برای تمایل خودم به تجملات و زرق و برق دنیوی^۱.

۱. اقتباس و ویراست از کتاب آینه اخلاق.

■ راز شگفت انگیز پیاده شدن شیخ عباس قمی از اتوبوس

- نکته: گاهی اصرار شدیدی به انجام کاری داریم غافل از این که صدمه‌ای شدید و شاید جبران ناپذیری بر ما وارد می‌کند و گاهی چنان از عاقبت و نتیجه‌ی کاری واهمه داریم که تصور انجام آن برایمان مشکل است اما ...
- آیه

عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ / بقره: ۲۱۶

چه بسا شما از چیزی کراهت داشته باشید درحالی که خیر شما در آن است.

• آینه

امام خمینی علیه السلام در خاطره‌ای از سفر خود با مرحوم حاج شیخ عباس قمی چنین بیان می‌کند: بیابان سوزان و بی‌انتها در چشم‌هایمان رنگ می‌باخت و به کبودی می‌گرایید و از دور هم، چیزی دیده نمی‌شد. ناگاه ماشین ما که از مشهد عازم تهران بود از حرکت، ایستاد. راننده که مردی بلند و سیاه‌چرده بود با عجله پایین آمد و بعد از آنکه ماشین را براندازی کرد خیلی زود عصبانی و ناراحت به داخل ماشین برگشت و گفت: بله پنچر شد و آنگاه به صندلی ما که در وسط‌های ماشین بود، آمد. به من چون سید بودم حرفی نزد؛ ولی رو کرد به حاج شیخ عباس قمی و گفت: اگر می‌دانستم تو را اصلاً سوار نمی‌کردم، نحسی قدم تو بود که ماشین ما را در وسط بیابان خشک و برهوت معطل گذاشت. یا الله برو پایین و دیگر هم حق نداری سوار این ماشین بشوی.

مرحوم شیخ عباس بدون اینکه کوچک‌ترین اعتراضی کند و حرفی بزند، بلند شد و وسایلش را برداشت و از ماشین پیاده

شد. من هم بلند شدم که با او پیاده شوم اما او مانع شد؛ ولی من با اصرار پیاده شدم که او را تنها نگذارم اما او قبول نمی‌کرد که با او باشم، هر چه من پافشاری می‌کردم، او نهی می‌کرد، دست آخر گفتم فلانی راضی نیستم تو اینجا بمانی. وقتی این حرف را از او شنیدم، دیدم که اگر بمانم بیشتر او را ناراحت می‌کنم تا خوشحال کرده باشم، برخلاف میل من از او خدا حافظی کرده و سوار ماشین شدم.

بعد از مدتی که او را دیدم جریان آن روز را از او پرسیدم، گفت: وقتی شما رفتید خیلی برای ماشین معطل شدم، برای هر ماشینی دست بلند می‌کردم نگره نمی‌داشت تا اینکه یک کامیونی نگره داشت. وقتی سوار شدم، قدری که با هم صحبت کردیم متوجه شدم که او ارمنی است و مسیرش همدان است؛ از قضا من هم می‌خواستم به همدان بروم، چون مدت‌ها بود که دنبال یک سری مطالب می‌گشتم و در جایی نیافته بودم؛ فقط می‌دانستم که در کتابخانه مرحوم آخوند همدانی در همدان می‌توانم آن‌ها را به دست آورم. راننده آدم خوب و اهل حالی بود، من هم از فرصت استفاده کردم و احادیثی که از حفظ داشتم درباره احکام نورانی اسلام، حقانیت دین مبین اسلام، مذهب تشیع و ... برایش گفتم. وقتی او را مشتاق و علاقه‌مند دیدم،

۶۱

بیشتر برایش خواندم. سعی می‌کردم مطالب و احادیثی بگویم که ضمیر و وجدان زنده و بیدار او را بیشتر زنده و شاداب کنم تا این‌که به نزدیکی‌های همدان رسیدیم، نگاهم که به صورت راننده افتاد دیدم قطرات اشک از چشمانش سرازیر است و گریه می‌کند، حال او را که دیدم دیگر حرفی نزد، سکوتی عمیق مدتی بر ما حکم فرما شد، هنوز چند لحظه‌ای نگذشته بود که او آن سکوت سنگین را شکست و با همان چشم اشک‌آلود گفت: این‌طور که تو می‌گویی و من از حرف‌هایت برداشت



کردم، اسلام دین حق و جاودانی است و من تا به حال در اشتباه
بودم. شاهد باش من همین الآن پیش تو مسلمان می شوم و به
خانه که رفتم تمام خانواده و فامیل هایی که از من حرف شنوی
دارند مسلمان می کنم.
بعد هم به کمک من گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمد رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله.^۱

■ بنایی که واسطه حضرت امیر علیه السلام و علامه امینی شد

● نکته: مشکلات و مصائب همواره در زندگی وجود داشته، دارند و خواهند داشت، اما آنکه بتواند در مشکلات و سختی‌ها آرامش و طمأنینه خود را حفظ نماید و مضطرب و پریشان نگردد، به مقام عظیم صبر رسیده است که این مقام، مقدمه رسیدن به ایمان تام است.

● آیه

وَأَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ / هود: ۱۱۵

و صبر کن که خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

● آینه

حجت الاسلام سید محمد نوری که در کتابخانه نجف اشرف، ملازم علامه امینی بود، گفته است: علامه امینی می‌فرمود: در یک شب جمعه، زائر حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و مشغول زیارت و دعا بودم، از خدا می‌خواستم به خاطر حضرت امیر علیه السلام کتاب «درالسمطین» را که در آن زمان کمیاب بود و در تکمیل مباحث کتاب الغدیر به آن نیاز داشتم، برای من مهیا کند.

در این هنگام، یک عرب ساده و بی‌آلایش برای زیارت

۶۳ حضرت مشرف شد و از حضرت می‌خواست که حاجت او را برآورده کند و گاوش را که مریض بود شفا دهد، یک هفته گذشت ولی کتاب را پیدا نکردم؛ بعد از آن، دوباره برای زیارت مشرف شدم، از حسن اتفاق در وقتی که مشغول زیارت بودم، دیدم همان مرد به حرم مشرف شد و از حضرت تشکر کرد که حاجت او را برآورده کرده است. وقتی من کلام آن مرد را شنیدم، محزون شدم، چون دیدم امام، حاجت او را برآورده کرده، ولی حاجت مرا برآورده نکرده است.

خطاب به حضرت علیه السلام عرضه داشتم: جواب این مرد را دادی و حاجتش را برآورده کردی! اما من مدتی است به خدا متوسل می‌شوم و شما را شفیع قرار می‌دهم که آن کتاب را برای من مهیا کنید ولی آن کتاب مهیا نشده، آیا من کتاب را برای خودم می‌خواهم، یا به خاطر کتاب شما؟

آنگاه گریه برایم مستولی شد و با حالت ناراحتی از حرم بیرون آمدم، آن شب از ناراحتی چیزی نخوردم و خوابیدم، در عالم خواب دیدم که مشرف به خدمت حضرت امیر علیه السلام شده‌ام و حضرت در آن حال، به من فرمود: آن مرد، ضعیف‌الایمان بود و نمی‌توانست صبر کند ولی تو باید صبر داشته باشی.

از خواب بیدار شدم، صبح سرسفره بودم که در زده شد، در را باز کردم، دیدم همسایه‌ای که شغش بنایی بود، داخل شد و سلام کرد و گفت: من خانه جدیدی خریده‌ام که بزرگ‌تر از این خانه است، بیشتر اثاث خانه را به آنجا منتقل کرده‌ام و این کتاب را در گوشه آن خانه پیدا کردم، خانم گفت: این کتاب به درد تو نمی‌خورد، آن را به شیخ عبدالحسین امینی هدیه کن، شاید او استفاده کند.

من کتاب را گرفتم، غبارش را پاک کردم و دیدم همان کتاب خطی «در السمطین» است که دنبالش بودم. در این هنگام، بر این نعمت، سجده شکر کردم.^۱

سخن دارم ز استادم، نخواهد رفت از یادم
که گفتا حل شود مشکل، ولی آهسته آهسته^۲

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب علامه امینی جرعه نوش غدیر.

۲. علامه حسن‌زاده آملی.

■ سدی که به دستور آیت‌الله حائری ظرف چند ساعت

بنا شد

- نکته: فارغ از وظایف حکومت‌ها و دولت‌های جهان، اگر مردم بخواهند و اراده کنند که نسبت به یکدیگر با نگاه خیرخواهی برخورد کنند، بسیاری از مشکلات جامعه حل می‌شود اما اگر بدنه مردم نسبت به هم بی محبت باشند، جامعه بی روح می‌گردد.
- آیه

تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى / مائده: ۲

در هر کار خیر و تقوا یکدیگر را یاری دهید.

● آینه

آقا سعید اشراقی فرمود: در سال هزار و سیصد و پنجاه و دو قمری شبی در قم سیل عظیمی آمد که شاید نصف یا ثلث شهر قم را خراب کرد، نصف شب صدای غرش سیل بنیان‌کن به محلات دوردست شهر قم می‌رسید.

فردای آن روز آیت‌الله حائری به بیمارستان فاطمی تشریف آوردند، مردم با شنیدن این تشریف‌فرمائی همگی به بیمارستان آمدند و به همراه آیت‌الله حائری از بیمارستان به کنار رودخانه، به

۶۵

تماشای سیل رفتند، در آنجا آقا رو به جمعیت کرده و فرمودند: اکنون بر شما جمعیت لازم است که به جهت جلوگیری از این سیل بنیان‌کن و برای محافظت از خرابی شهر و تلف شدن اهالی آن اقدام کنید و در مقابل این سیل مخرب، سدی ببندید که در نزد خالق و مخلوق روسفید شوید. مردم امر مرجع تقلیدشان را اطاعت کرده و در همان ساعت همگی دست بکار شدند، کاری را که باید در مدت‌های مدید انجام می‌گرفت در همان چند ساعت انجام دادند و در جلوی سیل در سرتاسر رودخانه با

وسایل آن روز مانعی ایجاد کردند و بدین وسیله شهر قم و اهالی را از خطر سیل حفظ کردند و به دستور آیت الله حائری خانه هائی که خراب شده بود، بازسازی کردند و به ساکنانش تحویل دادند و محله مبارک آباد، خاکفرج و خانه های بسیاری در قسمت شاهزاده مسعود از آن جمله است.^۱

شود جهان لب پر خنده ای، اگر مردم

کنند دست یکی در گره گشایی هم^۲

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب مردان علم در میدان عمل

۲. صائب تبریزی

■ طلاق که سلطان محمد خدابنده را شیعه کرد

● نکته: گرچه قرآن کریم امر به مجادله کرده است اما باید دقت کرد که این مجادله مقید به قید «احسن» است یعنی بعضی جدال‌ها بد است، برخی خوب است اما گاهی جدل، احسن یعنی خوبتر و نیکوتر می باشد که خداوند هم دستور به این نوع از جدال داده است.

● آیه

جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ / نحل: ۱۲۵

با بهترین شیوه با آنان مجادله کن.

● آینه

روزی سلطان محمد خدابنده بر همسر خود خشمگین شد و در یک جمله او را سه طلاقه کرد، ولیکن خیلی زود پشیمان شد؛ لذا علماء اهل سنت را گردآورد و نظر آن‌ها را جهت این مشکل پرسید. آن‌ها گفتند: چاره نیست جز اینکه فرد دیگری با او ازدواج کند و او را طلاق دهد تا پس از آن، شما بتوانید باز او را به زوجیت خود درآورید. سلطان گفت: این کار بر من بسیار گران است، آیا در این مسأله هیچ قول دیگری ندارید؟ گفتند: نه.

۶۷ آنگاه یکی از وزرای سلطان گفت: در شهر حله عالمی است که چنین طلاق را باطل می داند، خوب است سلطان آن عالم را احضار کند، شاید مشکل را حل کند. عالمان سنی گفتند: علامه حلی، مذهب باطلی دارد و رافضیان افرادی بیخرد و کم عقل هستند و اصلاً در شأن سلطان نیست که چنین مرد سبک سرو بی عقلی را به حضور بپذیرد. سلطان گفت: احضار او بی فائده نیست.

چون علامه حاضر شد، قبل از حضور او، علماء مذاهب چهارگانه

اهل سنت در نزد سلطان حاضر بودند. هنگامی که علامه رحمۃ اللہ علیہ وارد مجلس شد، بدون هیچ ترس و واہمہ ای نعلین خود را بہ دست گرفت و داخل در جمع شد و با صدای بلند گفت: السلام علیکم وآنگاہ یک راست بہ سمت سلطان رفتہ و برکنار سلطان نشست. علماء سنی حاضر در مجلس گفتند: آیا ما بہ شما نگفتیم کہ شیعیان افرادی سبک سروبی خرد هستند؟ سلطان گفت: دربارہ اعمال او از خودش سؤال کنید. آن‌ها بہ علامہ گفتند: چرا سلطان را سجدہ نکردی و آداب و تشریفات را انجام ندادی؟

علامہ رحمۃ اللہ علیہ گفت: رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از ہر سلطانی برتر بود و کسی براو سجدہ نکرد بلکہ فقط بہ او سلام می دادند و خدای تعالی نیز فرمودہ: **فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلٰی أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً**. نور/۶۱

یعنی: پس چون داخل خانہ‌ها شدید بہ یکدیگر سلام کنید، سلام و درودی کہ نزد خداوند خوش است.

از طرف دیگر بہ اتفاق ما و شما، سجدہ برای غیر خدا حرام است. پس از او پرسیدند: چرا جسارت کردی و در کنار سلطان نشستی؟ فرمود: چون جای دیگری برای نشستن موجود نبود و از طرفی سلطان و غیر سلطان با ہم مساوی اند و لذا جسارتی بہ محضر سلطان نکرده‌ام.

از علامہ پرسیدند: «چرا کفش‌های خود را با خود داخل مجلس آوردی؟ هیچ آدم عاقلی در محضر سلطان چنین می‌کند؟! علامہ فرمود: ترسیدم حنفی‌ها آن را بدزدند همان طور کہ ابوحنیفہ نعلین رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را دزدید. ناگہان حنفی‌ها برآشفتنند و فریاد برآوردند کہ ابوحنیفہ کجا و زمان پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کجا؟ تولد ابوحنیفہ صد سال پس از وفات رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم واقع شدہ است. علامہ فرمود: ببخشید، اشتباہ کردم، لابد سارق نعلین رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم شافعی بودہ است. این بار شافعی‌ها

برآشفتمند که شافعی در روز وفات ابوحنیفه به دنیا آمده است و دویست سال پس از رحلت رسول خدا ﷺ متولد شده است. علامه گفت: شاید کار مالک بوده است. مالکی‌ها هم مثل حنفی‌ها و شافعی‌ها اعتراض و انکار کردند. علامه فرمود: پس قطعاً سارق، احمد بن حنبل بوده است. حنابله هم به انکار و تکذیب او پرداختند.

در این لحظه علامه رحمته الله علیه رو به سلطان کرد و فرمود: ای سلطان، دانستی که هیچ یک از رؤسای این مذاهب چهارگانه اهل سنت در زمان حیات رسول الله ﷺ و حتی صحابه آن حضرت حاضر نبوده‌اند، پس برگزیدن ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل به عنوان مجتهد و رئیس مذهب از بدعت‌های ایشان است به طوری که اگر یکی از خود این علما حاضر در مجلس، افضل و اعلم از این چهارتن باشد، به او اجازه و حق اینکه بر خلاف فتوای یکی از آن چهارتن فتوایی بدهد نمی‌دهند.

در اینجا سلطان به حالت پرسش از اهل سنت سؤال کرد: آیا درست است که هیچ یک از رؤسای مذاهب اربعه در زمان رسول خدا ﷺ و صحابه او نبوده‌اند؟ علماء عامه همگی گفتند: آری نبوده‌اند.

آنگاه علامه رحمته الله علیه گفت: ولی ما شیعه هستیم و پیروی می‌کنیم از امیرالمؤمنین علیه السلام که جان رسول الله ﷺ برادر، پسر عم و وصی اوست. سلطان چون متوجه حقایق مذهب علامه رحمته الله علیه شد از او پرسید: نظر شیعه درباره طلاق صادره از من چیست؟ علامه رحمته الله علیه فرمود: آیا سلطان طلاق را در سه مجلس و در محضر دو نفر عادل جاری نموده است؟ سلطان گفت: نه. علامه فرمود: در این صورت طلاق را که سلطان جاری کرده است باطل می‌باشد، زیرا فاقد شرائط صحّت است.

آنگاه سلطان به دست علامه به مذهب حقّه شیعه، مشرف شد

و به خطباء و حاکمان شهرها و سرزمین‌های تحت سیطره‌اش
پیام فرستاد که از این پس با نام ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام خطبه
بخوانند و به نام ائمه اطهار علیهم‌السلام، سکه ضرب کنند و نام ایشان
را بر دیوار مساجد و مشاهد مشرفه حضرات ائمه علیهم‌السلام بنگارند.^۱

■ بیم و امید میرزا جواد آقا تهرانی از شلیک دو تیر

● نکته: همه افراد جامعه از مدیری که میلیاردها پول دست اوست گرفته تا کارگری ساده به گونه ای با بیت المال در ارتباط اند، بسیاری از افراد در مصرف بیت المال بی مبالا هستند و برخی هم بشدت از آن دوری می کنند.

● آیه

هُمُّ لَأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ / مؤمنون: ۸

و مؤمنین کسانی اند که امانت ها و پیمان خود را مراعات می کنند.

● آینه

آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی روزی در جبهه دو تیر به عنوان تمرین تیراندازی شلیک کردند، بعد از آن کاملاً مشاهده شد که چهره ایشان ناراحت است، احساس عجیبی داشتند، پس از مدت زمانی کوتاه، رو به فرمانده مقرر کردند و فرمودند: آیا در این نزدیکی ها عراقی هم هستند؟ یا خیر؟

فرمانده گفت: بله در نزدیکی مقر ما عراقی ها هستند؛ ایشان گفتند: آیا صدای تیرهای شلیک شده را فهمیدند؟ فرمانده گفت: بله می شنوند، کلیه تیرهایی که در اینجا توسط ما شلیک می شود را عراقی ها می شنوند.

با شنیدن این خبر، خوشحال شدند و تبسمی رضایت بخش نمودند و فرمودند: همین قدر که عراقی ها از صدای تیرهای شلیک شده ما ترسیده باشند، کفایت می کند، نگران بودم که نکند بیت المال را بی جهت مصرف کرده باشم اما همین که آن ها صدا را شنیدند، جواز شلیک کردن ما بود.^۱

سرکه بودی با نمک برخوان او نه زبیت المال بودی نان او

۱. با اقتباس و ویراست از کتاب آینه اخلاق

همراهان عزیز و ارجمند

خبرگزاری حوزه، تنها مرجع رسمی اطلاع‌رسانی حوزه‌های علمیه است که با سایت ۳ زبانه به نشانی hawzahnews.com آخرین رویدادهای حوزوی را به مخاطبان خود در داخل و خارج کشور منتقل می‌کند.

خبرگزاری حوزه همچنین به مرجعی مورد اعتماد برای بسیاری از رسانه‌ها جهت اخذ جدیدترین اخبار حوزه و روحانیت تبدیل شده است.

رسانه رسمی حوزه علاوه بر انعکاس بهنگام از رویدادهای حوزوی، گنجینه‌ای از معارف دینی، احکام شرعی، مقالات علمی، پاسخ به شبهات، سیره بزرگان، تربیت فرزند و آداب زندگی اسلامی را به مخاطبان خود ارائه می‌دهد که «آیه و آینه‌ها» خوشه‌ای از این خرمن معرفتی است.

خبرگزاری حوزه همچنین حضوری فعال در شبکه‌های اجتماعی و شبکه‌های پیام‌رسان دارد که می‌توانید اخبار، تصاویر و ویدئوهای ما را با نام کاربری [@hawzahnews](https://www.instagram.com/hawzahnews) در اینستاگرام، سروش، ایتا، گپ، آی‌گپ، بله، ویسپی، فیسبوک، توئیتر، یوتیوب و آپارات دنبال کنید.